بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا الايمان ورزقنا تلاوة القران والصلوة على نبيه الذي ارسله بالدليل والحجج وانزل عليه قرآنا عربيا غير ذي عوج محمد خاتم النبيين وآله واولاده الطاهرين

اما بعد بدانكه اين رساله ايست در تجويد قران مختصر بقرائت عاصم و مرتبست بر يك مقدمه و دو فصل اما مقدمه مشتمل است بر دو بحث بحث اول در تعيين الفاظ مخارج والصفات بدانكه حرف بر مخرج تكيه كرده و مبدا آن از ششست و مخرج موضعيست كه حرف از آن موضع بيرون مى آيد و طريق شناختن وى آنست كه آن حرف را ساكن گردانند و همزه بر سر وى در آورند و تلفظ كنند پس هر موضعى كه آن حرف را با آن قرار دهند آن موضع مخرج آن حرف باشد و صفت حرف عبارتست از عارض كه حرف بآن ممتاز شود از حرف ديگر اگرچه متحد باشد در مخرج مثل اطباق و انفتاح و تجويد در لغت خوب كردنست و در اصطلاح ادا كردن هر حرفست از مخرجى كه مخصوص باوست و صفاتى كه مخصوص باوست تا ممتاز شود هر حرف از ديگرى مثل حروف متقارب كه نزديكند باهم در مخرج ت ر س ف و حروف متجانسه كه متحد اند در مخرج و متقارب در صفت مثل ت د ط بحث دوم در بيان آنكه واجبست خواندن قران بتجويد بدانكه نزد بصيره ظاهر و مبرهن است

كه خواننده قران بالحان و شنونده هر دو گناه كارند و قران ايشان را لعنت ميكند فصل اول در بيان مخارج حروف بدانكه مجموع حروف تهجى از سه موضع بيرون مى آيد اول حلق كه عبارتست از قصبه شش و آن را ناى گويند دويم دهن سيم لب اما حلق را سه مخرج است مخرج اول ابتداى حلق است از جانب شش و آن مخرج همزه و هاست بترتيب و بعضى الف را ازين مخرج شمرده اند و بعضى از هواى دهن مى شمرند مخرج دويم ميانه حلق است و آن مخرج عين و حاست هم بترتيب مخرج سيم آخر حلق است و آن مخرج غين و خاست هم بترتيب و اين شش حرف را حلقى نامند اما دهن را ده مخرج است و حروف دهنى هجده است دايرست بر چهار موضع از زبان بن زبان و زير زبان و كناره زبان و سر زبان با ملازه و كام و دندان مخرج اول بن زبانست با آنچه بالاى اوست از كام و اول ملازه بسوى حلق و آن مخرج قافست مخرج دويم بن زبانست اندك از مخرج قاف زيرتر با كام كه برابر اوست و آخر ملازه و اين مخرج كافست و اين دو حرف لهوى گويند زيرا كه از لهات خيزد و لهات گوشت پارچه ايست آويزان محاذى حلق كه بفارسى ملازه گويند مخرج سوم ميان زبانست با آنچه بالاى اوست از كام و آن مخرج جيم و شين و ياست بترتيب از جانب حلق

چنانکه اندک کشادی میان زبان و دندان بماند و آن مخرج
زا و سین و صاد است و این سه حرف را اسلیه خوانند و جمله
باریک سر زبان است مخرج دهم تیزی سر زبان است با سر ثنایای بالا و آن
مخرج ثا و ذال و ظاست و این سه حرف را لثویه خوانند زیرا که در لثه
تیزی زبان است اما لبیه را مخرج است مخرج اول اندرون لب زیری
با سر ثنایای بالا و آن مخرج فاست مخرج دوم میان هر دو لب چنانکه
لبها بر هم نشینند و آن مخرج با و میم است اما با از تری لب خیزد و میم از خشکی
تا کنار لب ... پس ... لب ... با را درست
نخوانند بلکه با که در فارسی است گفته شود اگر لبها بهم نشینند مخرج
واو است که حرف مد و این چهار حرف را شفوی گویند زیرا که از لب
حاصل شود و آنکه مخرج میم ساکن و نون ساکن که از حروف غنه اند ... که
... ساکن ... است ... مخرج ...
... الله ... کلمه ... خیشوم ... خیشوم ... که از ...
دهن است که ... بیرون می آید و این سه حرف ... جوفی گویند ...
... حروف ... الف و واو و یا
مضموم و یای ماقبل مکسور را حروف مد و لین ... زیرا که
آواز ... کشیده شود ... الف ... از
بیرون ... الف و ... و ...
در الف ... حروف هفده ... از حلق

زیرا که در تلفظ آن آواز نه پستی بیرون آید و نفس ... نکند و اطباق
پوشیدن است و حروف وی چهار است مجتمع در لفظ صض طظ
حروف مطبقه گویند زیرا که در تلفظ آن زبان در مخرج
طبق شود و کام بالا ... واستعلا طلب بلندی کردن است
و حروف وی هفت است مجتمع در قول قظ خص ضغط و این حروف را
مستعلیه گویند زیرا که در تلفظ آن زبان میل ... کند و قلقله
جنبانیدن است و حروف وی پنج است مجتمع در قطب جد و این حروف را
قلقله ... گویند که در حال سکون در مخرج ... جنبد ... دیگر آنکه
زا و سین و صاد را حروف صفیر گویند زیرا که صفیر عبارت از
آوازی بود که میان دندان ... در تلفظ آن آوازی از میان
دندان ... بیرون ... صفیر ... بعضی از حروف
... و لام ... مجتمع در ... و بعضی ... حروف
تفشی شین است و تفشی ... گویند که تفشی ... است
و این حروف در مخرج ... و ضاد ... را حرف
تکریری ... زیرا که در لفظ ... در حال سکون
... مشدد ... زبان ... پس ... طلب ...
... حروف مستطیله ... زیرا که ...
... است و ... صفت ... زیرا که ...

لوست و همزه در اول کلمه دوم و نیز سکون لازمست یعنی ثابت
در حالتیکه وقف یا وصل شود یا عارضیست که بسبب وقف عارض
شده باشد اما قسم اول که حرف مد و همزه هر دو دریک کلمه باشد
همه کس همین خوانند و این قسم را مد متصل و واجب خوانند مثال جآء و جیٓء
و سوٓاء اما قسم دوم که حروف مد در آخر کلمه اول باشد و همزه در اول
کلمه دوم باشد بمآ اُنزِل و قالوٓا امنّا و فیٓ انفُسِهم و این قسم را
مد منفصل و مد جائز نامند و بعضی مد خوانند و بعضی بقصر اما قسم سوم
که سبب مد سکون لازمست مدغم یا غیر مدغم مثل صآخة و اتحآجّونی
و قٓ والقرءان و نٓ والقلم همچنین هر حرف که در اول سوره واقع شده
و در تلفظ به حرف لو امثله و ما کتب حرف آخر حرف حرکت داشته
قسم را لازم خوانند و جمیع قرّاء به مد خوانند بی تفاوت اما قسم چهارم
که سبب مد سکون عارضست مثل الباب و یوقنون و نستعین و این قسم را
مد عارض نامند و درین به سه وجه جائز باشد طول و توسط و قصر پس اگر حرف ساکن
در اول مفتوح بوده باشد مثل یوقنون در وسه وجه که مذکور شد جائز باشد
و اگر مکسور باشد مثل یوم الدین چهار وجه جائز باشد سه وجه مذکور
با سکون و چهارم روم با قصر و روم جائز باشد بلکه قصر نیز زیرا که
وقف بروم در حکم وصل است و اگر حرف ساکن در اول مضموم
بوده باشد مثل نستعین در وهفت وجه جائز باشد سه وجه

نبجدی که از جنس دیگر شود و مشدد گردد و این فصل مشتمل است بر بحث
بحث اول در بیان اظهار و ادغام حروف متماثلین و متجانسین حرف
دو حرف متماثلان یعنی متحد در مخرج و صفات یا متجانسین یعنی متحد در مخرج
و مغایر در صفات متصل شوند باهم خواه در دو کلمه و حرف اول ساکن باشد و حرف
مد نباشد ادغام حرف اول در دوم واجب باشد نزد جمیع قرّاء مثال یُوَجِّههُ
و ما الليل و حصد لك و ما استطع علیه و قد دخلوا و ما ربحت
تجارتهم و قد تبین و ظلما اثقلت دعوا الله و اذ ظلمتم اما در
احطت و فرطت و بسطت ادغام تام نباشد بلکه انطباق
و جهر که صفات طا اند بحال خود باید گذاشت یعنی زبان را بالجام بالا
منطبق و بر گرد انیدن تا تلفظ باید کنند و اما در حرف مثل قالوا و اقبلوا
فی یوسف الذی یوسوس ادغام مطلقا جائز نباشد زیرا که مد فیه له حاصل است
و در کلمه هل و بل و قل بلا در لام و را ادغام بر گویا باتفاق شد مثل قل کنتم
و قل رب و بل لمّا یذوقوا العذاب و بل ربکم و هل لکم بحث دوم
در بیان احکام نون ساکنه و تنوین هر کلمه که نون ساکن و تنوین باشد از دو حرف چهار
حکم است اظهار و ادغام و اخفا و قلب مثال اظهار و حرف است که بنزد
ایشان ای حرف حلق که خا و همزه و ها و خا و عین است واقع شود
در یک کلمه و خواه در دو کلمه و لا زیادی هر حرف سه مثال مثال همزه
ینأون من امن عذاب الیم مثال ها ینهون ان هدی قوم هاد
مثال عین انعمت من عمل حکیم علیم مثال حا و انحر من حکیم
حمید مثال خا فسینغضون و ان یکن غنیا اجر غیر ممنون

بایدکرد مثال خفی مع الغنه مثل انبئهم و من بأس اشد صمٌّ
و بکم اما اخفا دقت که به اعتبار ... زده حرف ... واقع
نباشد مثال مع الغنه و از برای هر یک سه مثال ... مثال ت
الشمس من تا بجنات تجری مثال ث علی الحنث من
ثمره حبا ثم مثال جیم ینجی من جاء عشا فاجزاء مثال دال اندادا
من دافع کاسا دهاقا مثال ذال و انذرهم من ذا الکم حکیم ذلک
مثال ز منزلا من زکیها مبارکا فزیجوت مثال سین منسا
من سبا خالصا سابغا مثال شین انشاها من شجرة جبارا
شکورا مثال صاد ینصر من صال صالحا صرصرا مثال ضاد
منضود من ضل مسفرة ضاحکة مثال المقنطرة من طین صعیدا
طیبا مثال ظ ینظرون ان ظننا ظلا ظلیلا مثال فا انفسهم
من فضله خالدا فیها مثال قاف ینقلب من قرار سمیع قریب مثال کاف
منکم من کتاب کریما ... میم ساکن ...
حروف ... اول ادغام با غنه نون با میم خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه
نون ساکن در میم ... غنه در میم ... جمیع ...
... و صمّ و ... و ام من ... ادغام میم ساکن
... با غنه ... من یعتصم بالله ... لکم ... اظهار
... سوم اظهار ... حروف خواه
در یک کلمه یا در دو کلمه مثل الحمد لله انعمت لهم عذاب معکم انما نحن

فصل ... در بیان تفخیم ...

در این سه حالت ترقیق باید کردن مثل کریم و فرعون و ...
در حالت وقف بسکون یا آنکه را ساکن ما قبل مکسور ... و ...
حرف استعلا واقع شده که آن را تفخیم ... هرگاه بعد حرف مستعلی
در قرآن واقع نشده الا در سه حرف از حروف مستعلی که قاف
و صاد و طا است مثل فِرْقَةٍ و مِرْصَادًا و قرطاس و اما در فرق کا
لطود العظیم ترقیق و تفخیم هر دو جائز است اما ترقیق ... در میان
کسره واقع شده تفخیم بسبب حرف مستعلی ... کسره
عارض شده خواه آنکه متصل ... یا منفصل تفخیم ... مثل ارجعوا
در ربک ارجعی و ام ارتابوا و الذی ارتضی و ... مضموم
ساکن ما قبل مفتوح یا مضموم باشد مثل رب قدیما و رحم و یرجعون
تفخیم ... هرگاه حرف ... وقف کنند بسکون یا باشمام ... آخر کلمه
مثل الساحر و بعثر یا قبلش ... باشد که بعد مکسور شده مثل السحر
یا ساکن شده مثل خیر و قدیر و ترقیق ... هرگاه ... در وصل مفخم
... شد ... قبل ... که ذکر کرده شد ... تفخیم ... هرگاه
در وصل مکسور ... وقف بروم ... در وصل ... و قفا کنند ... در
وصل ترقیق ... در حالت روم نیز ترقیق کنند ...
ائمه قرّا اتفاق کرده اند بر لفظ لام الله و اللهم ... قبل لام

فصل هفتم ...

در بیان احکام وقف بدانکه وقف در لغت ایستادن است و در اصطلاح بریدن
کلمه است از ما بعد وی با آنکه ساکن کرده اند یا روم کرده اند یا اشمام کنند
چون رفع در میان باشد که قصه آدم با سوره را سبک نفس نزد هر الرجم اورا
نهمینا روشد هر کو از برای نفس ... است و در ... باشد که در وسط
کلمه وقف کنند پس آنچه در رسم الخط ... کلمه مکتوب است بر ان وقف
کنند و پس اما وقف کوفی نظر با رتباط لفظ با معنی چهار قسم است تام
کافی و حسن و قبیح زیرا که در این وقف خالی از ان نیست که کلام تام است یا نه
لعل با اختیاری ... اضطراری ... که کلام تام باشد خالی از ان
نیست که تعلق ... ما بعد ... لفظا ... معنی ... وقف ... تام ... شد وقف
بسم الله الرحمن الرحیم ... الحمد لله ... و اگر ... معنی ... لفظا ...
کافی ... که وقف در وی ... بعد ... وقف
مما رزقناهم ینفقون ... و اگر کلام تعلق ... با ما بعد
از جهة لفظ ... وقف حسن ... زیرا که وقف در وی حسن و مفید است اما جایز نیست
شد وقف بر الحمد لله ... از رب العالمین ... زیرا که
چه کلمه تعلق ... وقف بر ... کلمه ...

م و ط

ج و ز و ص و لا

که در بعضی تغیر دادن معنی آنها طا علامت وقف مطلق است و وقف بر وی
و نیک است از ما بعد وی مطلقا خوب است نزد جمیع ائمه قرا و اما جیم
علامت وقف جایز است یعنی هم وقف هم وصل بر وی جایز بود
و ابتدا از ما بعد وی جایز بود ولیکن وقف بهتر است اما زا علامت وقف مجوز است
یعنی اصل در وی وصل است ولیکن وقف جایز است اما صاد علامت وقف مرخص است
یعنی وقف در وی رخصت ... نصر در کلام اما الف ... که وقف در وی
جایز نیست مگر در رووس آیه که در آنجا اگر چه الف نوشته باشد وقف بر وی روا است
زیرا که نص در این باب ... شده است ... در بعضی عبارات مذکور است که در ...
... [illegible] ...
... قف وقفه و س و ق
وقلا و صل و صلی و ک و اما قف حکم ط دارد و ... وقفه و س
... علامت سکته ... یعنی ... توقف ... قطع ... نفس اما ق
علامت ... یعنی وقف ... ضعیف ... یعنی ...

بدانکه گفته اند از جمله غرایب قرآن معرفت ماءات است و آن موقوف است
بر دانستن کلام عرب اما آنچه ضرورت است بطریق اجمال ذکر میرود که هر کلمه که [illegible] لفظ
و ما نفی را چون ماء خبریه بخواند که مستحسن نمی آید چرا که ما مبنی نه وجه و هر وجه می آید مثلا
الکر کی ما قلت [illegible] آواز [illegible] آن دهد که [illegible] را ازم [illegible] برآرد
معنی آن دهد که [illegible] [illegible] آیات ما هر [illegible] از [illegible] آید

ترتیب ماءات

اقسام ماءات

[illegible]

مصاحف می نویسند بعد دیت باشند والله اعلم بالصواب

[illegible]

مصاحف می نویسند بعد و بیت باشد والله اعلم بالصواب

[illegible]

بدانکه گفته اند از جمله غرایب قرآن معرفت ماء آت است و آن موقوف است

بر دانستن کلام عرب اما آنچه ضرورت است بطریق اجمال ذکر میرود که هر کلمه ... بلفظ ما

و ماء نفی را چون ماء خبر نخوانند که مستحسن نیست چرا که ما مبنی نه وجه و هر وجه در قرآن آمده مثال

[illegible]

معنی آن ... [illegible] ... ترتیب است

اقسام ماء آت

[illegible]